

ژنتیسم دیدار با پیازه : از پنجره تحلیل مقایسه ای با دیگر تحول گرایان

محمد رضا شعیری^۱



چکیده

مقاله حاضر با نگاهی تحلیلی اندیشه پیازه را مورد بررسی قرار داده است. برای رسیدن به این هدف، نوشته کنونی در پنج قسمت تنظیم گردیده است. در گام اول و دوم اندیشه پیازه از شناخت شناسی تا روانشناسی پیگیری شده است. در گام سوم تحول اندیشه پیازه مطرح، و در گام چهارم با دیگر تحول گرایان مقایسه گردیده است. در آخرین گام دورنمای اندیشه او مورد بررسی قرار داده شده است.

کلید واژه ها : تحول، پیازه، والن، گزل، لئونتیف .

^۱ عضو هیات علمی دانشگاه شاهد، گروه روانشناسی بالینی
تاریخ دریافت: اسفند ۹۲ تاریخ پذیرش: اردیبهشت ۹۳

دیدار یکم: دیداری در توازی با دیگر اندیشه ها

پیاژه یک خلاقیت مجسم بود و می کوشید تا آرزوی خود را که همواره کودک ماندن تا پایان زندگی بود، جامه عمل ببوشاند، آن هم با شتاب، با شتابی که شاید تأخیر سه هفته‌ای تولد وی را جبران کند. تلاش بی‌زده خود را در یازده سالگی در کنار پل‌گده (جانورشناس) با مطالعه نرم‌تنان آغاز کرد (۱۹۰۷) و مسأله سازش برای وی مطرح گردید: یعنی درست زمانی که فروید (۱۸۵۶-۱۹۳۹) هفت سال پیش از آن تعبیر خواب‌دیده‌ها (۱۹۰۰) را منتشر کرده و می‌رفت تا از هیپنوتیزم فاصله گرفته، روش خاص خود را عرضه کند و والن (۱۸۷۹-۱۹۶۲) دو سال بعد از آن، نخستین اثر خود در روان‌شناسی مرضی را، تحت عنوان هذیان آزارشدگی (۱۹۰۹) ارائه داد؛ او در این زمان علیه روش درون‌بینی (مشاهده داخلی) روان‌شناسی سنتی موضع گرفت و به موضع‌گیری عینی پرداخت. از سوی لئونتیف (۱۹۷۹-۱۹۰۳) چهار سال پیش از آن تازه دنیا آمده بود. نکته دیگر اینکه، این سالها، سالهایی است که با جنگ جهانی اول فاصله چندانی ندارد و ده سال بعد نیز انقلاب روسیه در صحنه اروپا و جهان تبلور می‌یابد. اما حصار نرم‌تنان، نرمتر از آن بود که بتواند پیازه را در قالب خود محصور کند. به دنیای فلسفه روی آورد و در فلسفه کانت، برگسون، اسپنسر و ... به تفحص نشست. مطالعه کانت و برگسون، تمایل به یافتن نقطه تلاقی بین امور واقعی و تفکر را در او ایجاد نمود؛ به گونه‌ای که در این گذرگاه، جاه‌طلبی ایجاد یک نظریه شناخت را بر مبنای دوگانه‌نگری حیات و ماده، به‌گونه‌ای که در آثار برگسون به چشم می‌خورد، در سر پرورانده است. اما زود با چنین طرحی وداع گفت و در راه طرح‌ریزی وحدت ارگانیزم و ذهن قدم برداشت.

کانت مفاهیم «پیشینی» و «پسینی» را طرح نموده بود، و در نگاه برگسون زندگی جریان «شدن» بود؛ جریانی که تقسیمات در آن وهم و خیال است و واقعیت را می‌توان زیست، نه اینکه درباره آن اندیشید. برگسون نظریه علت‌های غایی را می‌پذیرد، اما علت‌هایی که برخلاف علت‌های مقدر غایت‌گرایی قدیم، از پیش تعیین نشده است، بلکه همانطور که تطور خلاق پیش می‌رود، هر دم هیأت تازه می‌گیرد (دامپی‌یر، ۱۳۷۱). «ساخته شدن» یک مقوله کانتی بود که پیازه را مجذوب کرد اما برای کانت، مقوله‌ها از آغاز وجود دارند و شما نمی‌توانید به درک جهان نایل آید مگر از خلال ساخت‌هایتان که از پیش بنا شده‌اند. در نظرگاه پیازه، ساخت‌ها در همان زمانی که انسان واقعیت را درمی‌یابد، بنا می‌شوند، به دیگر سخن نوعی تعامل بین محیط بیرونی

و درون آزمودنی وجود دارد. بنابراین ساخت‌ها تنها در پایان است که خصیصه الزام منطقی و مطلق را که کانت بدانها نسبت می‌دهد، دارند.

در سال ۱۹۲۵ کرسی فلسفه دانشگاه نوشاتل به وی پیشنهاد شد. او چهار سال در این مسند ماند. اما با درس دادن فلسفه بود که دید چه آسان است آدمی هر چه را مایل است نقل کند، یا فلان رساله را موجه جلوه دهد و یا آن را به صورت یک امر مسلم جلوه‌گر سازد. در اینجا بود که خطرات تعمق را، که برایش جلب کننده بود، احساس کرد. گرچه تفکر فلسفی برای هر دانشمند و هر پژوهشی ضروری است، اما تفکر، تنها وسیله‌ای برای طرح مسائل است و نه تنها وسیله برای حل آنها. فلسفه از این لحاظ قابل سرزنش است که می‌پندارد به شناخت‌هایی دست یافته، در حالی که شناخت، مستلزم واری است و واری، مستلزم محدود ساختن مسائل، محدود ساختن به‌گونه‌ای که بتوان به واری‌های گروهی و همراه با کنترل متقابل دست زد. از سویی مشکل اینجاست که برخی نظریه‌های علمی نیز اندیشیده‌اند که به شناخت قطعی دست یافته‌اند و به خود اجازه داده‌اند، فقط یکبار برای همیشه از خود بپرسند «شناخت» چیست. اما برای پیازه، مسائل شناخت به‌گونه‌ای که یک زیست‌شناس بدانها می‌پردازد، مطرح بود.

دیدار دوم: از پنجره شناخت شناسی و روان شناسی

پرداختن به تحول ذهنی، تحول هوش، پدیدآیی مفاهیم و تصورات ذهنی و ... در واقع یافتن پلی بود بین زیست‌شناسی و نظریه شناخت. چه، برای پرداختن به شناخت شناسی به گونه‌ای علمی و عینی، نباید آن را چون کلمه برجسته‌ای که نشان‌دهنده حالتی تحت اشکال عالی آن است در نظر گرفت، بل، می‌باید فرآیندهای تشکل آن را یافت و دانست که چگونه از یک شناخت کمتر به شناخت برتر دست می‌یابیم، این البته برحسب سطح و برحسب آزمودنی نسبی است. در واقع شناخت‌شناسی ژنتیک، بررسی این تغییر شکل‌های شناخت، و تطابق تدریجی دانش است.

بنابراین با این نگاه، هیچ نوع مرزی بین حیاتی و ذهنی یا بین زیست‌شناختی و روان‌شناختی وجود ندارد. چرا که به محض آنکه یک ارگانیزم، تجربه‌ای قبلی را به حساب می‌آورد، و خود را با نوعی موقعیت جدید سازش می‌دهد، این بسیار شبیه آن چیزی است که روان‌شناسی است. البته به خوبی می‌توان روان‌شناسی و شناخت‌شناسی را از یکدیگر تفکیک نمود. وقتی انسان به طراز ذهنی بزرگسال علاقه‌مند است،

سئوالاتی مربوط به ارزش ابزارهای هوشی‌یی که انسان به کار می‌بندد، مطرح می‌شوند، که این امر مربوط به نظریه شناخت است. گرچه وقتی آدمی تشکّل شناخت‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد، مجبور است عواملی را که در این مسأله مداخله دارند، از یکدیگر متمایز کند. نخست عواملی را که به تجربه برونی، زندگی اجتماعی یا به زبان مربوط‌اند، دیگر، عواملی را که به ساخت درونی فکر آزمودنی، که به تدریج در جریان تحول وی ساخته می‌شوند، مرتبط‌اند.

آنگاه دیده می‌شود که اینها همگی مسائل شناخت‌شناسی‌اند که به یکدیگر وابسته‌اند و وابسته به پژوهش روان‌شناختی، هر چند باید توجه داشت که ارزش عوامل برونی (محیط) و عوامل درونی کاملاً برابر است، و تفکیک ناپذیر. زیرا شناخت در تعامل بین آزمودنی و شیء بنا می‌گردد. آزمودنی را نمی‌توان در یک ساخت معین، برای همیشه و به‌گونه «پیشاپیش نگران» محبوس دانست به تصور اینکه همه چیز در ذهن انسان از پیش تعیین شده است. آزمودنی، شناخت‌ها و ساخت‌های خود را می‌سازد. شاید بتوان به این امر، ساختی نگری گفت، اما باید توجه داشت که این امر با نگرش ساختی‌نگری‌های رایج که در آنها ساخت‌ها از پیش تشکیل یافته یا معین شده‌اند، یعنی یکبار برای همیشه ایجاد شده‌اند و انسان بعداً بدانها هشیار می‌گردد، متفاوت است. در اینجا منظور، بنا شدن تمامی ساخت‌هاست. در آغاز هیچ چیز جز چند نقطه محدود وجود ندارد که بقیه بر آنها استوار می‌گردند. به زبان دیگر ساخت‌ها از پیش، نه در ذهن انسان و نه در جهان خارج، به‌صورتی که ما آن را ادراک می‌نماییم یا متشکّل می‌سازیم، وجود ندارد. بلکه ساخت‌ها بر اساس تعامل بین فعالیت‌های آزمودنی و واکنش‌های شیء بنا می‌شوند. با هر مرحله و طرازی، مجموعه‌ای از ساخت‌ها مطابقت دارند بنابراین عقل آدمی محصول سازمان زیست‌شناختی است، البته فرآورده‌ای ظریف و عالی ولی بالاخره فرآورده‌ای مانند دیگر فرآورده‌ها.

برای یافتن این وادی‌ها و این پل‌ها، ۳ طریق کار را پیازه دنبال کرده است: نخست اینکه انسان هیچ چیز درباره زمینه‌ای که بدان مشغول است، نخواند و تنها بعداً بخواند، چه با خواندن مسأله‌ای برای آدمی مشکل است که پیرامون آن چیز تازه‌ای بیاید. اما در صورت نخواندن، انسان آشکارا پیشاپیش مسئله گام برمی‌دارد و پس از یافتن نتایجی به مقایسه می‌پردازد، آنگاه بدست خواهد آورد که آنچه یافته، مکرر است یا متفاوت. دیگر، مطالعه در قلمروهای مجاور است. به عنوان نمونه برای واریسی هوش، این قلمروها عبارتند از زیست‌شناسی از یک سوی و ریاضیات و منطق از سوی دیگر و ... بدیهی

است که این مطالعات، قلمرو شناختی را نیز دربر می‌گیرند. بالاخره بهتر است در زمینه‌های اطراف یک مسأله به جستجو پرداخت، چه تهیه اثر درباره شناخت می‌باید از لحاظ ماهیت «بین رشته‌ای» باشد. چه غیرممکن است بتوان فرد را از محیط اجتماعی مجزا نمود و یا گام‌برداری‌های واقعی هوش را از تدوین اصول موضوعه، و از قالب‌سازی‌های صوری که بوسیله منطق‌دان یا ریاضی‌دان در مورد آن تحقیق می‌پذیرند، جدا کرد و بر همین منوال، موارد دیگر دو دیگر مسئله سرسختی است: شاید مبتنی بر این باور بوده که همواره کار می‌کرده، حتی تعطیلات، چه در این موقعیت‌ها مزاحمت‌ها به نحوی کمتر است.

بدینسان باید پرسید آیا پیازه ناقوس جدایی «شناخت‌شناسی» از حوزه فلسفه را به یک معنا زنده است؟ و به دلیل جدی بودن پژوهش روان‌شناختی، آیا نمی‌توان گفت که هم روان‌شناسی بیشتر از فلسفه دور شده و هم جایگاه ویژه‌ای در شناخت‌شناسی یافته و یا به عبارتی شناخت‌شناسی، حوزه اصلی پژوهش و واری‌های عینی خود را در روان‌شناسی یافته است؟، کاری که در روان‌شناسی به منزله نوعی انقلاب تلقی می‌شود، یا به قول «سلریه» نوعی انقلاب انیشتینی در روان‌شناسی و شاید از آنهم برتر، چه نیوتون قبل از انیشتین دارای فکری بهم پیوسته بود و به پیشرفت‌هایی نایل آمده بود، اما اغلب مطالعات و روان‌شناسان قبل از پیازه از چنین خصیصه‌ای برخوردار نبودند.

دیدار سوم: ژنتیسم یک اندیشه

آنچه در نگاه کلی در پیازه شگفت‌انگیز می‌نماید، وحدت افکاری است که از آغاز تا پایان در او می‌یابیم. درست است که مفهوم تعادل جویی و درون‌سازی را در نخستین آثار او در بیست سالگی می‌بینیم، اما بعداً نظرات دیگری را درون‌سازی کرده، انگاره‌های دیگری را به کار گرفته، با نظریه‌های جدیدی پیوند یافته است، اما وحدت فکری عجیبی وی را دربر گرفته، و راهی را که خاص خودش بود، حفظ کرده است. این نشان دیگرگونی مداوم افکار اوست در برابر نوعی پایداری اولین شکل‌گیری‌ها. آیا تأکید پیازه بر دوره حسی ° حرکتی تبلور همین امر نیست؟ چیزی که در دوره‌های نهایی در اندیشه پیازه جایگاه ویژه‌ای یافته بود. به عبارت دیگر خط اصلی که از آغاز دنبال می‌شده تا پایان حفظ شده است: به دیگر سخن دغدغه نخستین تا آخرین لحظات حیات با پیازه همراه بوده است.

ما این امر را در ایجاد روش خاص خود او هم شاهدیم: روشی که از کلینیک به صحنه پژوهش‌های روان‌شناختی با ویژگی‌های خاص خودش، کشانده شده است. نگاهی به روش بالینی، نشانگر بنا شدن سنگ‌های زیرین آن در آغازین دوره‌ها و حفظ این بنیانها تا پایان است، هر چند پذیرای دیگرگونی‌هایی در خود بوده است. روش بالینی، خود دوران تحولی را پشت سر نهاده و در دیالکتیک با واقعیات و تحول اندیشه، دگرگون شده است.

بنابراین ما در تمام صحنه زندگی پیازه، اثر، اندیشه و روش وی باید از یک امر سخن بگوییم و آن ژنتیک زندگی، اثر، اندیشه و روش اوست. اگر تحول بر تمامی پهنه زندگی سایه افکنده، پیازه نیز مشمول آن بوده: خودش، آثارش، اندیشه‌هایش، حتی روش‌اش و جالب‌تر از آن یافته‌های پیشینش. همه چیز در حال «شدن» است. جهان برای پیازه به منزله «شیء» است و رابطه پیازه با جهان، یک رابطه دیالکتیکی و خود نیز بخشی از این جهان. برای پیازه، جهان از پیش وجود نداشته، بلکه پیازه آن را برای خود بنا می‌کند. پیازه کودک را برای خود بنا می‌کند و در یک رابطه دیالکتیکی با جهان همه چیز را از نو می‌سازد: حتی در رابطه‌ای دیالکتیکی با اندیشه‌ها: چه اندیشه‌های علمی، چه فلسفی. نقادی او از شناخت مورد ادعای فلسفه و علم گویای این مسأله است. آیا پیازه آن چیزی را درون‌سازی کرده که خود نیز شامل آن می‌شود؟ می‌باید پاسخ مثبت داد: پیازه خود نیز شامل تحول شده. تعامل وی با محیط براساس ساخت‌های قبلی، ساخت‌های نوینی را عرضه کرده است. این همان کودک ماندنی است که در آغاز اشاره گردید: یعنی همواره خلاق بودن و به شناخت برتر دست یافتن. اشارت دیگرباره این نکته ضروری است که اصول حاکم بر شناخت‌شناسی ژنتیک بر زندگی خود پیازه (اعم از افکار و آثار و ...) نیز ساری بوده است و می‌توان گفت که باید از ژنتیک اثر پیازه‌ایی، اثری گسترده سخن گفت: اثری که خود نیز مشمول تحول خواهد شد و خود شالوده ساخت‌های نو.

دیدار چهارم: در توازی با پنجره دیگر تحول‌گرایان

بین پیازه، گزل و والن شاهد فواصل خیلی ناهمطراز نیستیم، چه همان زمان که پیازه مشغول فعالیت‌های علمی است، گزل نیز و والن هم. در همین حول و حوش آثار فروید هم عرضه شده، و بیانیه رفتاری‌نگری نیز صادر شده است.

در نظرگاه گزل، نظام عمل مهم است: تا ارگانیزم فعالیت نکند، نمودی صورت نمی‌پذیرد؛ دگرگونی‌ها در چهارچوب عمل دیده می‌شود. در نظرگاه پیازه نیز عمل مهم است اما نه با شرایطی که در نظام گزل مطرح است: در اندیشه گزل، عمل به بروز نمودی می‌رساند و در نظام پیازه، کودک بر بنیان تمرین و عمل، جهان خود را می‌سازد. رشد داخلی در نظرگاه گزل، اصل بنیادین رشد است، اما در نظر پیازه تنها یکی از عوامل تحول، به معنای گشایش امکانات می‌باشد و نه تبیین‌گر تمامی تحول. در نظرگاه والن نیز رشد داخلی مهم است اما محیط هم نادیده گرفته نشده: چه به دلیل پژوهش‌های عصب‌شناختی و چه به سبب انکاء بر ایدئولوژی بیژه‌ای، هم رشد داخلی و عصبی مدنظر است و هم محیط اجتماعی و حتی تاریخی. بنابراین والن درگیر یک رشته واری‌های علمی است و از سویی با چیزی روبروست که «شبه علم» است: چه به آسانی نمی‌توان آن را نفی یا اثبات کرد، و آن ماتریالیزم دیالکتیک و تاریخی است. درگیری والن با چنین وضعی شاید مشابه درگیری لئونتیف با چنین شرایطی به نظر آید، اما واقعیت این است که یکی در زیر سلطه یک نظام پرولتاریایی^۱، که همه چیزی را باید در دل ایدئولوژی حاکم معنا دهد، زیسته، و دیگری در سرزمینی که انقلاب بزرگ فرانسه را پشت‌سر نهاده. به دیگر سخن، ایدئولوژی وی در این ساختار معنا می‌یافته و نمی‌توانسته خود را از این شرایط تاریخی برهاند، چه به نظر خود والن، سخن از تحول بدون توجه به عامل اجتماعی و تاریخی بی‌معناست. پس والن نیز از قانونی که باور دارد مستثنی نیست. بدینسان والن، نه چون لئونتیف درگیر یک نظام ایدئولوژیک، که می‌تواند آزادانه‌تر بیندیشد. از سویی واضح است که باید خط جدایی ای بین کمونیسم اروپای غربی و شرقی ترسیم نمود. انقلاب ۱۹۱۷ و پیروزی‌های روسیه، دگرگونی‌هایی را بوجود آورده، فضایی خاص را رقم زده بود؛ اینها همه، لئونتیف را درگیر خود می‌ساخت، اما والن خود را در انتخاب آزادتر احساس می‌کرد. گزل و والن هم عصراند، بدون تفاوت ملموس زمانی. گزل اصول خود را مبتنی بر رشد

¹. Proletariat

این اصطلاح، اغلب با نام مارکس همراه است. به نظر وی در عصر بورژوازی، جامعه به دو طبقه متخاصم بزرگ، یعنی بورژوازی و پرولتاریا، تقسیم می‌شود. بنابراین می‌توان گفت که پرولتاریا دربرگیرنده طبقه‌ای از کارگران در نظام‌های سرمایه‌داری جدید هستند که جز با کار خود امکان امرار معاش ندارند و کار آنان خود به افزایش سرمایه می‌انجامد (براس و بولوک، ۱۳۶۹ و بیرو، ۱۳۷۰).

داخلی و عصبی و اندامی بنیان نهاده و نگاهی به پنج اصل پایه وی بیانگر این مطلب است.

اگر در اروپا، امور با نوعی صبغه فلسفی همراه است، شاهدیم که والِن، هم در پیروی از این سنت و هم به دنبال پیروی از ایدئولوژی بیژه، با تأکید بر محیط اجتماعی و تاریخی، اصول خود را نه تنها بر رشد عصبی که بر محیط، و نه بر محیط، که بر اصولی ناظر به روان در نظر می‌گیرد: چونان اصل پویایی تحول و وحدت شخص. اینکه وحدت شخص امری پیشینی است یا باید به یک نظام فطری متوسل شد و یا در طول تحول استحکام و بنا شدن آن را سراغ گرفت و ... مورد بحث ما نیست، اما این امر ناظر به وضعیتی خاص است که نمی‌باید از نظر دور انگاشت.

وقتی به اصول نظام پیازه بازمی‌گردیم، نه تأیید ایدئولوژی بیژه‌ای، نه ناسیونالیسم خاص، نه گسترش پژوهش‌ها برای یک دولت به منظور ایجاد چیزی از آن خود به شکل عملی، مثل امریکا، همراه با شکل دهنده‌گی نوعی ناسیونالیسم، و نه حتی اجبار ایدئولوژیکی یک نظام حاکم برای ایجاد تبارسازی‌ها را نمی‌بینیم. اگر پیازه از نرم‌تنان به نرمی عبور می‌کند، باید خاطر نشان کرد که در عین غوطه‌ور شدن در سرسختی علمی و فلسفی خاص، از آن نیز عبور می‌کند. در واقع از زیست‌شناسی آغاز می‌کند، با دغدغه شناخت ادامه می‌دهد، و بدون بی‌توجهی به پیشینه‌ها، به سمت جدی گرفتن روان‌شناسی روی می‌آورد.

گزل در حصار تحویلی‌نگری است، و والِن خود را تا حدی جدا می‌کند، اما پیازه یک موجودیت مستقل تبیینی برای روان‌شناسی قائل است. این امر، با نگاهی به اصول اساسی کار پیازه بهتر آشکار می‌گردد.

در همه این مؤلفین، با تفاوتی، توجه به کودک امری اساسی است: گرچه پیازه معتقد است کودک ابزار روان‌شناسی ژنتیک است و روان‌شناسی ژنتیک در کودکی خلاصه نمی‌شود، از سویی واریسی کودک می‌تواند اطلاعاتی درباره تحول نوع هم بدست دهد.

در والِن نیز می‌توان از نوعی تحول افکار و آثار یاد کرد: به گونه‌ای که کتاب «مبانی شخصیت» وی را می‌توان نقطه ختم حرکت متمایل به عصب شناختی و ورود به جرگه روان شناختی دانست، تا آنجا که در «کودک ناآرام» تأثیر پیازه هویدا می‌گردد، گرچه وی در کتاب «از عمل تا فکر» به نقادی آثار پیازه دست زده، اما به نظر می‌آید که او

بیشتر از آنکه تحت تأثیر قطب‌های دنیا باشد، تأثیرپذیری از کشوری همجوار و بی‌طرف را ترجیح داده است.

آمد و شد اندیشه بین دو ملت، در نوشته‌های پیازه هم مشهود است و نوعی نقادی سازنده نیز با این امر همراه بوده است: پیازه هنگام ارائه نتایج یک کار به انجمن فلسفه فرانسه (در مورد گروه تغییرات چهارگانه) هنگامی که انتقاد «برئیه» مطرح می‌گردد، با نوعی تمجید از آن یاد می‌کند. اگر والن منتقد آثار پیازه است، اما روش بالینی او را در پژوهش‌های خویش به‌کار گرفته، هر چند که هفده سال از پیازه بزرگتر بوده است. برای پیازه، والن و گزل رشد داخلی مهم است: رشد داخلی برای پیازه گشایش امکانات است، اما برای والن، رشد عصبی فرد را در جهت تکامل قرار می‌دهد، لیکن موقعیت‌های تمرین باید توسط محیط فراهم گردد تا این دستگاه کامل شود. از سویی در نظر گزل، رشد داخلی اساس رفتار است و از پیش تعیین شده و محیط، تنها متمایزکننده است.

والن، گزل و فروید هر سه پزشک‌اند و روان‌شناس. اما پیازه زیست‌شناس و شناخت‌شناس و معتقد به روان‌شناسی. هر کدام از این مؤلفین نه تنها نگاه ما را به کودکی بازگردانده و متوجه آن کرده‌اند، بلکه نظرگاه ما را دیگرگونه ساخته‌اند. اما در ترسیم دو خط عمده انفعالی و شناختی، روان تحلیل‌گری و روان‌شناسی ژنتیک گستره عظیم‌تری را ترسیم نموده‌اند، البته با انسجام بیژه خود.

والن در مقایسه با گزل، از اندیشه‌ای جامع‌تر برخوردار بوده، و گزل در حصار رشد داخلی محصور. گزل ادعای پیروی از نوعی دمکراسی داشته، دمکراسی امریکایی با ناسیونالیسم شبه ساختگی. والن در عین دغدغه ناسیونالیسم فرانسوی، درگیر یک ایدئولوژی بوده، و نیز جزو اعضای برجسته حزب کمونیسم فرانسه. بدون تردید، این مسأله، اشتغال زیادی برای والن فراهم کرده، او یک پا در مشغله حزبی و یک پا در کارهای علمی و حتی در کارهای اجرایی (آموزش و پرورش) داشته است، در حالی که امکانات گزل را نه والن دارا بوده و نه لئونتیف.

با اینکه «زازو» (همکار والن) در مکتب گزل آموزش دیده، جالب اینجاست که تأثیر پیازه بر والن هویدا است، گویی روان‌شناسی امریکایی در وی نفوذ زیادی نداشته. آیا به راحتی جامعه امریکا در برابر نشر اندیشه‌های والن مقاومت نشان نداده و شاید بد

1. Brehier

نباشد همین سؤال را در مورد خود گزل هم مطرح نماییم. لئونتیف درگیر یک نظام ایدئولوژیک است: نظام حاکمی که روان‌شناسی بیژه‌ای را با تکیه بر ایدئولوژی مارکسیسم^۱ لنینیسم^۲ می‌طلبد، و یا حداقل چیزی خوشایند زمامداران. او تأکید اساسی خود را بر تحول انسان، که با تجربه تاریخی پیوند یافته، تحولی که با دستگاه عصبی مرکزی و نه جنبه کالبد شناختی آن پیوند دارد، تحولی که به نوعی به عنوان استعداد یا توانش می‌تواند مطرح گردد، قرار می‌دهد. نظامی که به نظر می‌رسد از نوعی انسجام لازم برخوردار نیست و همواره در حصار یک نظریه شبه علمی دست و پا می‌زند و تمامی کوشش‌اش، تبیین فرآیندهای روانی مبتنی بر نظریه‌ای است که آن را محدود نموده. یک نگاه عمده، عاریتی بودن آن را به ذهن القاء می‌کند. لئونتیف از والن و گزل بسیار جوانتر است (حدود ۲۴ سال) و از پیازه نیز. این امر فرصت مطالعات گسترده در این نظام‌ها را برایش فراهم ساخت. از سویی احساس غرور ناشی از حاکمیت یک ایدئولوژی بر بخش مهمی از جهان، شاید به آدمی این امر را القاء کند که همه چیز وطنی است، حتی یافته‌های دیگران در صورت نیاز: این شاید جبر فلسفه تاریخ باشد و تازه مگر قرار نبوده که سرزمین‌های دیگر نیز بدین ایدئولوژی پرولتری بپیوندند.

پیاژه در طول حیات خود دو جنگ بزرگ را از سرگذرانیده: جنگی که فروید و انیشتین را نیز به موضع‌گیری کشانده است. پیازه به هنگام جنگ جهانی اول جوان بوده و در زیست‌شناسی مطالعاتش را ارائه داده. در طول دو جنگ اروپا درگیر و دستخوش اغتشاش بوده، ایدئولوژی مارکسیستی مطرح بوده و در سال ۱۹۱۷ انقلاب روسیه شکل گرفته است. به نظر می‌رسد پیازه با نگاهی به زیست‌شناسی و روش علوم طبیعی، با کار در آزمایشگاه بینه^۳ سیمون و نیز مطالعات گسترده فلسفی، بویژه مطالعه کانت و برگسون، در میانه دو نظام ایدئولوژیک شرق و غرب قرار دارد. بنابراین از مردی سخن می‌گوییم که بدون شک از مطالعات مربوط به ایدئولوژی مارکسیستی دور نبوده، از سویی نمی‌توانسته به جنگ بی‌اعتنا باشد، چه احساسات او در حدی است که

¹. Marxism-Leninism :

اصطلاحی که در جریان مناظرات ایدئولوژیکی پس از مرگ لنین ابداع شد. سازندگان این اصطلاح، مارکسیسم را از نو بر اساس نظر و عمل لنینیستی، و با تفسیر استالین تعریف کردند (براس و بولوک، ۱۳۶۹ و پیرو، ۱۳۷۰).

با دقت موسیقی «عمیق» را از «شکمی» جدا می‌کند و آثار پروست^۱ را مطالعه کرده، با طبیعت بدون فاصله زندگی می‌کند. اما ژنو شهری دور مانده از جنگ است. قصدمان ورود به این بحث نیست که چه چیزی سوئیس را از جنگ دور کرده: ویژگی جغرافیایی آن، روحیه ملت آن یا نیاز جامعه اروپا و جهان و یا همه این مسائل. اما پرسش این است که آیا پیازه به دلیل شرایط بیرونی از جنگ دور مانده یا خود نیز به نوعی توانسته خویشتن را از غوغای جنگ، اغتشاشات و درگیری‌های ایدئولوژیک برهاند. بدین سان از مردی سخن می‌گوییم که نخستین اثر خود را در ۱۹۱۸ ارائه داده و در زمان جنگ دوم، در سالهای ۱۹۴۱، ۱۹۴۲ و ۱۹۴۶ اثرهای دیگری را از وی شاهدیم. آیا این امر نشانگر انزوای اوست و پرداختن به اشتغالات ذهنی، یا نشانه محیط اجتماعی و روحیه بی‌طرفانه یک ملت، و یا هر دو. از سویی با فردی مواجهیم که در میانه شرق و غرب اندیشه‌ها، جنگها و ... یا به عبارتی در میانه قطبها، قرار گرفته است: بویژه دو قطب شرق کمونیسم و غرب. و او نه تنها در جهان و محیط‌های اجتماعی با چنین قطبیتی روبروست، بلکه از کودکی، در درون خانه نیز، با دو قطب روبروست: مادری شدیداً مذهبی و پدری بیگانه به اعتقادات مذهبی. این امر، اندیشه کودک را تحت تأثیر قرار داده و به نوعی تعارض دامن می‌زده. آیا پیازه به سبب این تعارض اکتسابی بوده که کمتر تحت تأثیر تعارضات بین‌المللی قرار گرفته؟ آیا چنین تجاربی سبب آمادگی عملی پیازه در میانه تعارضات قطبی شده؟.

بیرون از دایره ناسیونالیسم بیژه‌ای، و پذیرش ایدئولوژی‌های مرسوم و ... تحول اندیشه وی آغاز و پی‌ریزی گردید. پیازه در برخورد با محیط اجتماعی و جهانی خاص، در برخورد با محیط خانوادگی و در برخورد با اندیشه‌هایی که تا زمان وی دنبال شده، درون‌سازی خاص خویش را انجام داده و در طی مسیری که پیش می‌رفته دائماً تحول می‌یافته است. آنچه که برای تحول نوعی و فردی ترسیم نمود، در خود وی به شکل مجسم می‌توان یافت: اندیشه‌هایی که همواره دیگرگون می‌شدند، تجسم یک تحول مدام.

هنگامی که به گستره آثار و کارهای وی نگاه کنیم و او را در مقایسه با دیگران ببینیم، مسائل زیادی آشکار می‌گردد. مثلاً هنگامی که از مراحل سخن می‌گوییم، باید توجه کنیم مراحلی که والن بیان می‌دارد، گرچه دارای نوعی انسجام است، اما دقت و

^۱.Proust,M.

صراحت یک نظام گسترده شبیه پیازه را ندارد و تحول کودک ناپیوسته و مملو از تناقضات و تعارض‌هایی است که با تغییرات کیفی در رفتار کلی فرد و استحاله و جهش‌هایی همراه است. در نظام والن، مراحل واضح نیستند و با مرزهایی مشخص از پی هم نمی‌آیند. هر مرحله از گذشته ریشه می‌گیرد و سر در خانه آینده دارد و برای شناختنش باید رفتار کلی فرد و شرایط خاص مرحله در نظر گرفته شود. پس هر مرحله از راه یک فعالیت غالب مشخص می‌شود. نظام والن بیانگر نوعی نوسان بین پایه‌های انفعالی و عقلانی است. پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چگونه می‌توان پیوستگی کنشی را نادیده انگاشت، به دیگر سخن پذیرفت که همه چیز به شکل ناگهانی رخ می‌دهد.

والن هنگامی که مراحل را مطرح می‌کند، به طرح تناوب و غلبه‌کنشی می‌پردازد و فرآیند تولید و تمایز را در کنار این دو اصل قرار می‌دهد، بدینسان در نظرگاه وی تقطیع تصنعی نیست بلکه با محتوی و شکل مطابقت دارد. در نهایت می‌توان گفت که والن از نظر مرحله، حدفاصل فروید و پیازه است.

مفهوم تحول در نظام گزل بیانگر نوعی افزایش است و مرحله‌بندی امری فاعلی است و نه عینی، گرچه همکاران گزل برای ایجاد یک سری اصول تلاش وافی کردند. مراحل گزل تا برش‌های ریز هم پیش رفته، اما دارای تقطیع‌های تصنعی هستند.

فرآیندگذار از یک مرحله به مرحله دیگر، در نظرگاه لئونتیف، بسیار تدریجی و نامعین است. نگرش او تحت تأثیر اصالت یادگیری و مسائل نیمه ساختاری درباره تحول است. تحول، نوعی یادگیری تحولی است و ما مرزبندی ساختاری مشخص نمی‌یابیم.

اما در نظام پیازه، مراحل ویژگی‌های خاص خود را دارند و سخن از سه دوره بزرگ مطرح است. نظام ژنتیک با طرح توالی ثابت مراحل، صفت توحیدی، ساخت‌های مجموعه‌ای و ... خود را از انباشتی‌نگری و نگاه غیرساختاری و دیدی فاعلی جدا می‌کند و حتی به تلفیقی از نظام گزل و ... نیز نزدیک نیست.

در یک نگاه مقایسه‌ای به روش، زمینه‌های دیگری را نیز شاهدیم: روش گزل مبتنی بر مشاهده است هر چند مطالعات تطبیقی هم مدّ نظر بوده. می‌توان تمامی پایه‌های اصلی روش وی را به دلیل مطالعات پزشکی‌اش، پیروی از خط استادش استانی‌ها^۵ که پیروی از خط داروینی بوده^۶ در «مشاهده» خلاصه کرد. این نوعی دنباله روی از علوم طبیعی است. جالب اینجاست که پیازه از علوم زیستی آغاز کرده، اما در روش، دیگرگونی زیادی بوجود آورده، روش خاص خود را ایجاد کرده است. والن از

روش آسیب‌شناختی آغاز می‌کند و خود را به استفاده از روش بالینی پیازه^۵ در کتاب مبانی فکر، در مورد هوش^۶ نزدیک می‌نماید.

در لئونتیف روش بیژه‌ای را نمی‌بایم، تنها یکسری کارهای پراکنده را سراغ داریم. نوسان بین کارهای پراکنده آزمایشگاهی و مشاهده و پرسشنامه، که نمی‌تواند بیانگر روش اساسی یک مؤلف باشد، آن هم برای خلق یک نظام ژنتیک و گسترده.

رگه‌های اولیه روش بالینی توسط پیازه به صحنه پژوهش‌ها آمده است و امروز، تحت نام روش خود وی مشهور است. روش بالینی دارای پدیدآیی ویژه‌ای است و مسیری تحولی را پشت سر نهاد. مسیری که حداقل سه وهله آن را می‌توان متمایز ساخت. در واقع روش پیازه در برخورد با واقعیات و در دیالکتیک بین واقعیات و تحول اندیشه‌ها، دیگرگون شده، پس در نهایت می‌توان گفت ما شاهد ژنتیک روش روان‌شناسی ژنتیک هستیم: یعنی ژنتیک روش بالینی و باز هم در انتظار ژنتیک آتی آن.

دیدار پنجم: ژنتیسم دیدارها؛ پس از مرگ

در اثر بزرگی که پیازه براساس آن، روش بالینی خاص خود را ارائه داده است، انسجام ویژه‌ای سراغ داریم که تمامی گستره تحول روانی را، از آغاز تا پایان ساخت‌ها، دربر می‌گیرد. اما معتقدیم که خود پیازه براساس باور خودش دائماً تحول یافته است و مسلماً ما شاهد تحولات بعدی هم خواهیم بود. آیا ساختهای جدیدی را در آدمی شاهد خواهیم بود؟ بر سر پاسخگویی بدین پرسش نیستیم اما اصول حاکم بر نظام ژنتیک بدین امر پاسخ منفی نمی‌دهد. انسجام لازم شناختی مدنظر پیازه را در دیگر نظام‌ها نمی‌توان یافت. از سویی علاوه بر این و با توجه به دغدغه شناختی، او پدیدآیی نوعی را نیز مدنظر قرار داده است. منتها وقتی نمی‌توان گذشته «پدیدآیی نوعی» را از نو تشکیل داد به بررسی «پدیدآیی فردی» یعنی به تحول فرد پرداخته می‌شود، که بدون شک روابطی با پدیدآیی نوعی دارد. پیازه همگام با فروید و بالدوین، کودک را بدوی‌تر از هر نوع بزرگسالی، حتی انسان ماقبل تاریخ می‌داند و او سرچشمه شناخت را در پدیدآیی شکلی و کنشی فردی می‌داند. هر انسانی چه غارنشین، چه ارسطو، چه نیوتن زندگی‌اش را از کودکی آغاز کرده است، گرچه با تمدن فعلی ممکن است کودک امروزین سریع‌تر تحول یابد.

این نوشتار نمی‌تواند نسبت به مشکل بدفهمی و عوام‌زدگی که گریبانگیر بسیاری از اندیشمندان می‌شود، بی‌اعتنا بماند. بنابراین بد نیست به امری که پیازه نیز از آن دور نمانده است، اشاره نماید. «سلریه» معتقد است که روان‌شناسان آمریکایی او را بد فهمیده‌اند، چیزی که «گرو بر» هم، با وجود همه افتخاراتی که امریکایی‌ها به پیازه نسبت می‌دهند، اعتراف می‌نماید. پیازه خود در زمان حیات خویش از این بدفهمی‌ها سخن گفته است، مثلاً کتابی نوشته شده و او را «جهشی‌نگر» دانسته‌اند: یعنی هوش جز امری ژنتیک و برنامه‌ریزی شده نیست، و مراتب شناخت جز مراتب رشد داخلی ارگانیزم چیز دیگری نیستند. یا حتی برخی او را نورفتاری‌نگر یا نوهمخوانی‌نگر دانسته‌اند.

با اینکه مستقل از شرق و غرب خانوادگی و بین‌المللی، با نوعی انزوا و چنان جزیره‌ای منفک، عمل نموده، اما هم نشان لژیون دونور^۱ فرانسه را دریافت کرده، هم دکترای افتخاری دانشگاه یسوعیون امریکا و هم دانشگاه مسکو را. با این حال رنج انسان‌گاه در شهرت زیاد نهفته است؛ چه آنگاه بدفهمی افکارش مطرح است، آنهم در فهم اصل نظریه.

پذیرش پیازه گرچه دیر، اما گسترده، انجام شده است. در اینجا این پرسش مطرح می‌گردد که سبب توجه کمتر به نظام‌های دیگر، آیا شکنندگی انسجام آنها و ساختار ویژه‌شان بوده یا قدرت، انسجام و گستردگی نظام پیازه خود را به عنوان «شیء» - به معنای عام کلمه^۲ بر درون‌سازی جهان تحمیل کرده و یا هر دو؟

پيازه از حالت یک فرد برون آمده و به یک اندیشه بدل شده؛ اندیشه‌ای که یک ساخت است، تداوم ساخت‌های پیشین، اما پیچیده‌تر از آنها. اینکه پیازه خود را تحمیل کرده یا جهان نیز آمادگی درون‌سازی این اندیشه را داشته، ممکن است به نظر موجه برسد، چه حقیقت این است که در یک نگاه تحولی و ژنتیک نمی‌توان تفاوتی قائل شد: پس هم آری و هم نه؛ شیء خود را تحمیل می‌کند، اما در ساخت‌های آزمودنی. پس پیازه به ما می‌آموزد، نگران نبوده، آرامش خویش را حفظ کرده، اما پرتلاش بوده، چه این سرنوشت هر نوع بنا شدنی است، سرنوشتی گریزناپذیر. چون که بدفهمی ممکن است ناشی از این امر باشد که خیلی‌ها قادر به درون‌سازی مطلوب نباشند، و در واقع ساخت‌های آنها آمادگی لازم را در تحول خود بدست نیاورده. هر چند این سخن به معنای نادیده انگاشتن عوامل دیگر نیست.

^۱. Legion d" honneur

به گفته «گروبر»^۱ برای ساختن چیزی جدید، در واقع انسان باید آنچه را که انجام داده است، رها کند و نه خیلی آن را دوست داشته باشد، بلکه باید آن را به منزله چیزی بداند که می‌تواند از نو بسازد.^۲ این است که پیازه به انتقادهای و نظرها به دقت گوش داده، حتی به انتقادهای شدید، فردی دمکرات بوده و در رهبری گروهی پژوهش و سازمان دادن کار برای دیگران، قریحه خیره‌کننده‌ای داشته است.^۳

گرچه پیازه برای آنچه انجام داده تحسین جهانیان را برانگیخته است اما خود وی دائماً منهدم ساخته و از نو بنا کرده. هماره یک فکر گذشته را از سر می‌گرفته و واری می‌نموده است. او می‌گوید: «ما متهم به ساختن نظام می‌کنند، من هرگز یک نظام نساخته‌ام. من چیزهای متوالی را پس از دست یافتن به آنها به یکدیگر وفق می‌دهم. من همواره در مقابل ناشناخته، با مسأله جدید روبرو بوده‌ام و نتایج آن را با آنچه قبلاً داشته‌ایم پیوند داده‌ام. در این صورت البته این یک نظام بوجود می‌آورد، اما نظامی نیست که نسبت به یک پژوهش جدید از پیش بنا شده باشد».^۴ آیا براستی اندیشه، عمل و آثار پیازه، ژنتیک مجسم شناخت‌شناسی ژنتیک نیست؟ شاید بدین دلیل بوده که خودش قبلاً کمتر «پیرو» پیازه بوده اما بعداً این پیروی را شروع کرده.^۵

آیا ژنتیک واژه‌های من قادر بوده‌اند ژنتیک یک انسان، یک اندیشه، یک اثر بزرگ و یک زندگی را، یا به دیگر سخن، ژنتیک خالق شناخت‌شناسی ژنتیک را از یکسو و ژنتیک شناخت‌شناسی ژنتیک را از سوی دیگر، که از هم جدا ناشدنی است، تا حدی نمایان سازد؟ نمی‌دانم.

1. Howard Gruber

2. ر. ک. برنگیه (۱۳۸۸) ۳، ۴، ۵.

منابع

توضیح: منابع ارائه شده در این قسمت، غالباً به طور غیر مستقیم مورد گرته برداری بوده اند، بدین خاطر ممکن است در متن به شکل مستقیم مورد اشاره قرار نگرفته باشند.

براس ، او. اس. (۱۳۶۹) فرهنگ اندیشه نو. ترجمه گروه مترجمان. ویراستار: ع. پاشایی. تهران: مازیار.

برنگیه، جی. سی. (۱۳۸۸) گفتگوهای آزاد با ژان پیازه. ترجمه م. منصور و پ. دادستان. تهران: سمت.

بیرو، آلن (۱۳۷۰) فرهنگ علوم اجتماعی. ترجمه باقر ساروخانی. تهران: انتشارات کیهان تانس، ر. م. (۱۳۸۵) نظریه های نوین تحول انسان. ترجمه حامد برآبادی و حمید رضا آقا محمدیان. تهران: نشر نی.

دامپی یر (۱۳۷۱) تاریخ علم. ترجمه عبدالحسین آذرنگ. تهران: سمت.

کرین ، ویلیام (۱۳۸۴) نظریه های رشد: مفاهیم و کاربردها. ترجمه غلامرضا خوی نژاد و علیرضا رجایی. تهران: انتشارات رشد.

کوزولین، الکس (۱۳۸۱) روانشناسی ویگوتسکی: سیر و تحول اندیشه ها. ترجمه حبیب الله قاسم زاده. تهران: ارجمند و آگه.

منصور ، م. (۱۳۹۱) روانشناسی ژنتیک: تحول روانی از تولد تا پیری. تهران: سمت.

منصور ، م. و دادستان ، پ. (۱۳۶۷) دیدگاه پیازه در گستره تحول روانی. تهران ژرف.

منصور ، م. و دادستان ، پ. (۱۳۶۹ ب) روانشناسی ژنتیک ۲. تهران: ژرف.

منصور ، م. و دادستان ، پ. (۱۳۶۹ الف) تربیت به کجا ره می سپرد. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

Maury, L. (1984) Piaget et l enfant .Paris: P.U.F.

Miller, P.H. (2002) Theories of developmental psychology. New York : Freeman.

Mussen, P.H. (1983) Handbook of child psychology. New York: John Wiley.

Piaget, j. (1970) Genetic epistemology .U.S.A.: Colombia University.

Shulman, V.L., Restaino_Baumann, L.C.R., Butler, L. (1985) The Future of Piagetian theory. New York: Plenum Press.